



دربزرگداشت رفیق زنده جاویدسیدال سخندان

رفیق سیدال سخندان، شعله ای زنده جاوید و اولین شهید راه رهانی خلق کبیر افغانستان از زنجیرهای استثمار و ستم است. رفیقی که بیهراس شورش را پذیرا شد، به پیشواز فردای سرخ شتافت و بدون هیچ روپوشی به تبلیغ ایدئولوژی و سیاست طبقه کارگر پرداخت. رفیقی که ننگ خوددانشت لباس حيله و نیرنگ، رفرم و جامعه مدنی را بتن کند و سیاست علمی رهانی طبقه کارگر جهان و خلق آزادیخواه افغانستان را به مسخره اسلام گرانی مبدل سازد. او سینه اش را در دفاع از انقلاب پرولتری در مقابل گلوله داغ مزدور منفور امپریالیزم و ارتجاع قرار داد و به مآموخت که مبارزه طبقات و تغییر دادن جهان استثمار و ستم بجهان خالی از آنها، همیشه باخشم و حشیانه طبقات حاکم و مذهب توأم است.

سیدال سخندان فرزند دهقانی از ولایت لوگر بود. او بزودی دریافت که او، پدر و مادر، خانواده اش بکدام طبقه تعلق دارند، چرا آنها در نیمه سال دیگر آرد در کند و ونان در دسترخوان ندارند، چرا لباس آنها پینه خورده و خانه شان به مغاره گلی تاریک میماند، چرا آنها مانند زنده بگوران در آن مغاره بسر میبرند. او به زودی پی برد که پاهای پدرش از شدت کار پر مزرعه ارباب و کمبودی مواد غذایی آنطور آماس کرده و اورا شب هابه ناله و امیدارد. چهره زرد رنگ و سیمای غمزده و اندیشمند مادرش، بعد از آن برایش معما نبود. او دیگر فهمیده بود که چرا مادرش مانند زنان و دختران خوانین و اربابان سپیدوشستشوداده و عطر زده نیست. او برخلاف دهقان زاده های که به مجردیکه دست نوازش ارتجاع و امپریالیزم را بر سرشان احساس کردند و خود را صاحب درآمدی از طریق پایدوی و چایداری باشی گری در یک ngo امپریالیستی یافتند، فراموش میکنند که فرزندی هستند و به کدام طبقه تعلق دارند، نه خود را مسخره ساخت و نه فراموش کرد که از کجایم آید و درمان درد او میلیون هانسان دیگر چیست. به این دلیل راه شورش را در پیش گرفت و به شورش گران شعله ای پیوست و نظام حاکم را به مبارزه طلبید.

ستره ملاکه نور ستا زغ په غاره ورلی نشم
ستا دپشولاندی خپلی ژوند کولی نشم
اوس زلمی شوی یمه ستا ظلم زغملی نشم
ستا دپشولاندی خپلی ژوند کولی نشم

سیدال بزودی در پیشاپیش جنبش دانشجویی دموکراتیک نوین افغانستان قرار گرفت و در سال 1347 هنگامی که این جنبش با کارگران در کابل و دهقانان در روستاهای کشور در آمیخت، رژیم دموکراسی تاجدار راتب مرگ فرا گرفت. رژیم به مشوره با دارانش دانشگاه کابل را تعطیل اعلام کرد و محصلین را بقصد فاسد ساختن استخدام کرد تا در روستاهای کشور رفته به تدریس بپردازند.

وزارت معارف با حساب اینکه سیدال سخندان پشتوزبان و از نظر مذهبی سنی میباشد، او را در هزاره جات فرستاد. آنها ولسوالی یکا و لنگ را در ولایت بامیان، جانیکه در آن خانواده آقای رئیس سید و پیشوای مذهبی اهل تشیع سمت فرستاده خدادار روی زمین را بازی میگرد، انتخاب کردند. بر طبق این محاسبات نیرنگ بازانه ارتجاع، سیدال باید در این جافلج میشد زیرا از یکطرف مشکل زبان داشت و از جانب دیگر نزدیک هزاره های شیعه

اوسنی مذهب بود. از همه مهمتر تبعیضی را که طبقات حاکم بین شیعه و سنی و پشتوزبان و دری زبان، پشتون و هزاره ایجاد کرده بود، باید سیدال را به معلم منفوری در بین هزاره های یکاولنگ تبدیل میکرد و او در برگشتش یک پشتون شوننیست و ضد هزاره میشد. اما این ها فقط توهمات و رویای خام ارتجاع بود. آنها مانند شوننیست های پشتون و ناسیونالیستهای هزاره و ازبک و تاجک میدانستند که این هامعیارهای دوستی و دشمنی ارتجاع میباشند و معیار دوستی و دشمنی کمونیست ها معیارهای طبقاتی اند.

برای سیدال داستان پرآبله مردان و چهره زرد رنگ زنان یکاولنگ نه ناشناخته بود نه چیزی در جهان عشق او را در کمک به آنها میتوانست کم کند. او بزودی در دریای رنج آنها با آنها به شنایرداخت و توده ها نیز او را چون فرزند عزیزشان پذیرفتند. سیدال محصل فاکولته ساینس بود و با ساینس انقلاب باشاگردان به صحبت می نشست، به آنها ثبوت میکرد که فقر، بیچارگی و تحت ستم بودن شان از آسمان فرود نیامده، بلکه در کارکرد نظام حاکم کنونی نهفته است. دیری نگذشت که سیدال به محبوب ترین معلم در یکاولنگ تبدیل شد. آقای رئیس نتنها قادر نشد وظیفه ایراکه نظام بعهد او و حضرت ها، پیرها، آخندها، آیت الله ها... سایر مرجعین گذاشته اند، انجام دهد بلکه اعضای جوان خانواده و فرزندان اصحاب و انصارش را نیز در کنار سیدال دریافت. سیدال "پشتوزبان" و "سنی مذهب"، اکنون در قلب دهقانان، شیعه "و" هزاره "جای گرفته بود. او در گندم درو، چپر انداختن، پشتاره کشی و هیزم آوردن دهقانان شرکت میکرد، با آنها بر زمین برهنه می نشست، نان و دوغ شان را باشته می خورد، با آن هادی خندید و هنگامیکه آنها غمگین بود، سیدال نیز غم داشت. سیدال نشان داد که بین یک شعله ای و مانویست انقلابی که به ایدئولوژی رهائی طبقه کارگرایمان دارد و یک شعله بی که چند جمله خوشه چین شده را از این و آن کتاب حفظ کرده و در هر جا برگزیم پر حرفی و خودنمایی می نشیند، یک جهان قاق و باق دارد و یک گرام مغز و مانند "از دماغ فیل افتاده ها" لغت شلیک میکند، چه تفاوتی موجود است.

در سال 1348 پوهنتون کابل کمافی السابق صحنه برخورد محصلین و دستگاه دولتی بود. امسال رژیم ازبک امتیاز دیگری برخوردار شده بود و یک نیروی جدید که از نظر تاریخی بی نهایت ارتجاعی، از نظر سیاسی مزدور و از نظر فرهنگی زن ستیز، ضد ترقی و پیشرفت اجتماعی بود، با تمویل مالی امپریالیزم و ارتجاع منطقه رشد و توسعه فوق العاده یافته بکمک پولیس سرکوبگر رژیم شتافته است. این نیروی مزدور و مرتجع اخوان المسلمین بود. گلبدین، کریم کوپ، ایشان جان... و غیره از این جنبش در پوهنتون نمایندگی میکردند.

جنبش دموکراتیک نوین افغانستان اکنون از دو طرف هدف ضربات دشمنان خلق قرار گرفته بود. از یک طرف پولیس رژیم با همکاران اخوانی اش در پناه ارتجاع منطقه و امپریالیزم غرب با سرب داغ، باتوم و سلاح مذهب بر آن حمله میکرد و از طرف دیگر خلق و پرچم در حمایت توطئه و تمهید اتحاد شوروی سوسیال-امپریالیستی تحت لفافه ترقی، دموکراسی و عدالت اجتماعی. این جهاد نامقدس در آخرین تحلیل به یک نتیجه میرسد: حفظ سلطه امپریالیزم، سوسیال-امپریالیزم و ارتجاع فنودال-کمپرادور. در این گیر و دار جنبش دموکراتیک نوین افغانستان فقط میتوانست بر نیروهای پیشرو خلق که بد بختانه از نظر سیاسی ناآگاه بود، تکیه کند. این جنبش تحت رهبری سازمان جوانان مترقی و سلطه خط مانویستی رفیق اکرم یاری فقط میتوانست بر روی مبارزه پا فشاری و آگاهی سیاسی- طبقاتی پرولتری را در میان توده ها ببرد. رفیق سیدال یکی از برجسته ترین مامورین اجرای این وظیفه سترگ تاریخی بشمار میرفت. بهمین دلیل نوکران ارتجاع در مجموع از او دل خونین و پر کینه داشتند.

سیدال سخندان در 31 ام جوزای سال 1348 شمسی در حالیکه در پیشاپیش تظاهرات محصلین پوهنتون قرار داشت، هدف مرمی گلبدین حکمتیار قرار گرفت و بجاودانگی پیوست. سیدال به جاودانگی پیوست و بابه خون آرمیدنش بماتوصیه کرد که مذهب، استثمار و ستم اجزای انفکاک ناپذیریک معادله اند. اما این پیام بعد از هم پاشیدن سازمان جوانان مترقی و کم رنگ شدن خط مانویستی رفیق شهیداکرم یاری فروکش کرد. افراد «از یاد» بردند که استثمار، ستم، مذهب و استثمار اجزای یک معادله میباشند و باتوسل به آنها نمیتوان خلق را از بندرها ساخت. آنها آگاهانه به اسلامگرانی دست زدند، خصلت ارتجاعی مذهب را فراموش کرده و فقط گلبدین و چندتای دیگر را دشمنان خلق خواندند. یکی با «اعلام مواضع» اسلامی هژمونی طبقه کارگر را پایمال نمود و دیگری با ساختن «جبهه مبارزین مجاهد». اکنون 30 سال از این پشت گرداندن به انقلاب پرولتری میگذرد و برخی از آنها فقط نجوا میکنند که «بله: اینکار هانا درست بوده اند»!

مانویست های افغانستان مبارزه با اسلام گرانی و فرصت طلبی را جدا از مبارزه علیه اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی نمیدانند و تاکید میکنند که این تبارزات مختلف نظام در جهات مختلف میباشند و فقط با مبارزه علمی طبقاتی علیه تمام این انحرافات میتوان به آرمان والای طبقه کارگرو شهدای آن در افغانستان و فادار باقی ماند. بهترین بزرگ داشت رفیق سیدال سخندان مبارزه در راه ایجاد حزب کمونیست افغانستان که بدون شک بزرگترین آرزوی او نیز بود، میباشد. رفیق سخندان، ما تمام توانائی ما را در راه بر آوردن این آرزوی بکار خواهیم گرفت.

باتاسیس حزب کمونیست افغانستان، در بر آوردن بخشی از آرمان رفقای بخون خفته ماجامه

عمل بیوشانید!

نابود باد نظام طبقاتی!

نابود باد سرمایداری و فنودالیزم!

مرگ بر امپریالیزم!

مانویست های افغانستان

31 ام جوزای 1388

آدرس مکاتبه با ما

**P.O. Box 1
Station H
Mountreal Qubek
H3G 2K5
Canada**

آدرس الکترونی ما
Shoresh2008@gmail.com

آدرس صفحه الکترونیک
www.shoresh.eu